

## باموزیکولوژی و هدفهای آن آشنا شویم (۵)

### « موزیکولوژی فلسفی »

(موزیکولوژی و فلسفه) نگین

رتال جامع علوم انسانی

یکی از اقسام چندگانه موزیکولوژی، استتیک یا موزیکولوژی فلسفی است. استتیک خود رشته‌ای از استتیک کلی هنر بشمار می‌رود ولی چون مربوط به موسیقی است آنرا استتیک موسیقی مینامند. معنی اصلی این لغت «درک کردن» یا «احساس کردن» است و درحقیقت علمی است که سروکارش با «تأثیر موسیقی» میباشد و مفهوم آن فقط شناختن موسیقی نیست بلکه همانطور که فیلسوف مشهور آلمانی «کانت» آنرا تعریف میکند استتیک عبارت است از: «انتقاد قدرت قضاوت»<sup>۱</sup>.

تشریح این لغت به مفهوم بالا نشان میدهد که استتیک درحقیقت دارای وسعت بیشتری است و درک موسیقی را از جنبه‌های «روانشناسی» و «روانشناسی حسی» خواهان است و اصول تفهیم و درک علم موسیقی را روی این دو پایه قرار داده است.

فرق بین استتیک موسیقی و تئوری موسیقی (یعنی هارمونی - کپو - زیسیون - آنالیز و غیره) آن است که تئوری موسیقی با یکایک مصالح موسیقی یعنی اصوات مختلف سروکار داشته و برای ایجاد یک اثر با یکایک آنها تماس می‌گیرد و بعد از سنجش و جابجا کردن آنها اثر را بوجود می‌آورد و بیشتر توجهش در این است که اثر از نقطه نظر «تئوری موسیقی» صحیح و زیبا باشد. ولی کاری را که استتیک میکند با تئوری موسیقی فرق دارد بدین معنی که استتیک اثر را یکجا مورد بررسی قرار می‌دهد و درحقیقت آینه‌ای است که یک اثر موسیقی را در روان انسان منعکس کرده با تأثیر آنرا در روان انسانی جستجو مینماید.

البته ممکن است این تعریف کمی نارسا باشد ولی باید گفت که استتیک حالات مختلف یک اثر موسیقی را مثل زیبایی، ظرافت، خشونت، نازیبایی و غیره در خود منعکس کرده و انسان را به درک بهتر آن رهبری مینماید. درباره نقش استتیک در موسیقی و بطور کلی مفهوم آن، آراه و عقاید زیادی وجود دارد. مثلاً میتوان گفت که استتیک عبارت است از «فلسفه موسیقی» یا «ترجمان فلسفی» و یا انتقاد یک اثر هنری موسیقی.

عده‌ای در مورد استتیک موسیقی نظرات خاصی دارند. اینان میگویند آیا میتوان استتیک موسیقی را یکی از رشته‌های علوم بشمار آورد و آیا اصولاً ممکن است بدون درک تئوری موسیقی، تاریخ موسیقی و روانشناسی، یک اثر را فقط با در نظر گرفتن عواملی که مربوط به علم الاجتماع است و تنها از جنبه زیبایی‌شناسی مورد مطالعه قرار داد؟

این عقاید بیشتر از تاریخ نویسان است و آنها غالباً در باره وسعت علم استتیک تردید میکنند.

در نظر این عده استتیک و وسعت عمل آن محدود به تئوری‌ها و فلسفه

زمان گذشته می باشد و با روح زمان حال هیچگونه استکاکی پیدا نمیکنند .  
عیب بزرگ دیگر استتک این است که هیچوقت در صدد مقایسه با « شیوه  
انتقادی » بر نیامده و در صورت مطالعه تمام فعالیت خود را محدود بزمان و  
سبک معینی می کند .

چنانچه ملاحظه میشود انتقاد فلسفی « معنای يك اثر هنری » رانمی-  
توان محدود به زمان و سبک و حتی درك واحساس سازنده یا اجتماع آن نمود  
چه بسا يك اثر هنری ملزم به حفظ موجودیت خود بشکلی واحد و در زمان  
معینی نیست بلکه هر اثری میتواند با گردش تاریخ تغییر شکل یابد .  
ماده ای که در اثر ارتعاش بوجود می آید و ما آنرا به نام صوت مینامیم  
نیتواند به تنهایی وسیله اولیه کار استتیک قرار گیرد ، بلکه فعالیت استتیک  
موقعی شروع میشود که این اصوات دارای خواص زیر باشند :

۱ - اصوات زیبای موسیقی باشند . ۲ - رابطه ملایمی بین این صدا  
ها موجود باشد . ۳ - هماهنگی ملایمی را هم دارا باشند .

این صداهای زیبا و روابط آنان بایکدیگر به مفهوم يك اثر هنری  
خود بخود در طبیعت وجود ندارد بلکه ساخته و پرداخته فکر بشر میباشد .  
در واقع میتوان آنرا يك مصنوع فکر بشر دانست که پایه هنر گذشته بوده  
ولی در مقابل هنر زمان معاصر و آینده نقش بسیار مقدماتی و کوچکی را  
ایفا مینماید . با این وصف اگر استتیک بخواهد تمام امکانات موجود در هنر  
موسیقی را که در بالا ذکر شد پایه کار خود قرار دهد باز هم ناقص خواهد  
بود ، چون اولاً همان هنر گذشته در اثر مرور زمان تغییر شکل داده است و  
ثانیاً دانستن تمام اصول موسیقی شرط اساسی و کافی برای شناسائی و انتقاد  
موسیقی ، بخصوص موسیقی زمان معاصر نمیباشد .

در ایام قدیم انتقاد بر موسیقی شکل محدودی داشت یعنی ناقدان می-  
توانستند يك قطعه موسیقی را به سه قسمت ملودی و هارمونی و ضرب تقسیم  
بندی نموده و هر کدام را جداگانه مورد مطالعه قرار دهند . اما این امر  
همیشه امکان پذیر نیست زیرا گاهی این نوع تفکیک غیر قابل اجراست و ناقد  
مجبور است که این سه اصل مهم موسیقی را یکجا دیده و آنرا از نظر يك  
پدیده کامل هنری بررسی نماید .

در استتیک موسیقی مدرن اصطلاحی موجود است که آنرا « استتیک مستقل »<sup>۱</sup> مینامند و در کار انتقادی و نظری استقلال تام دارد. این اصطلاح بدان معنی است که استتیک موسیقی مدرن بمنظور درک مطالب دیگری جز موسیقی مدرن نیست، بلکه هدف شناختن خود همان اثری است که در روی آن مطالعه میشود.

در زمانهای قدیم معمول بود که از نتیجه یک مطالعه استتیکی روی قطعه بخصوصی پی به مطالب متنوع دیگری می بردند یعنی گاهی نتیجه این مطالعات را محک قضاوت اثر دیگری که با اثر اولیه کاملاً فرق داشت قرار میدادند. مثلاً یک ناقد قرن نوزدهم اگر روی اثر یا اثرهای هنری مختلفی مطالعه میکرد هدفش یافتن یک «روش» عالی بود تا بتواند از آن برای مطالعه سایر آثار استفاده کند. درحقیقت این ناقد در جستجوی محک هنری بود و هر گاه این محک را می یافت دیگر پارا از آن فراتر نمی نهاد و کار دیگری غیر از این نداشت که اثرات دیگر را با نتیجه مطالعات همین یک اثر مقایسه کند. در نتیجه گاهی اتفاق می افتاد که چون «محک» صحیح نبود و شعور و تمایلات شخص در انتخاب آن نقش اصلی را ایفا میکرد، نتیجه مطالعات بعدی هم دارای پایه و اساس صحیحی نبود و چیز مهمی عاید عالم هنر نمیگشت.

« استتیک مستقل موسیقی » (همان عامل مطالعه موسیقی مدرن) عقیده دارد که موسیقی نه فقط فرم ظاهری یک «ایده» نمیتواند باشد بلکه آنرا حتی نمیتوان « وسیله بازگو کردن » فکری یا عقیده ای نامید. زیرا باید گفت که موسیقی فقط موسیقی است و معنایی جز خودش نمیدهد. در اینجا می بینیم که کار استتیک مستقل موسیقی چه کار مشکلی است و هیچ یک از راههایی را که سابقاً ناقدان می پیسودند نمیتواند مورد استفاده خود قرار دهد.

سیستم « استتیک مستقل » را نه میتوان ثابت کرد و نه میتوان آنرا رد نمود. یعنی اینکه اگر کسی بخواهد مفهوم موسیقی را با کلام بیان کند

بمعنای آنست که خود موسیقی زائد است و اگر کسی نتواند آنرا با کلام بیان کند بمفهوم آنست که منکر فرم و محتوی آن اثر و بطور کلی منکر موجودیت خود اثر است .

متأسفانه ناقدان موسیقی نتوانسته‌اند تا کنون فورمول درستی برای تشریح مطالب موسیقی پیدانمایند . راهنماییهای متعددی هم که خود موسیقی-دانان در این باره نموده‌اند نتوانسته‌است آنطور که باید و شاید روشی برای ناقدان باشد .

مندلسون میگوید : « موسیقی باید مفهوم احساس را خیلی قوی تر از کلام بیان کند و وجود و احساس را ظاهراً نشان دهد . »

شوپنهاور و واگنر و هانسلیک و هارتمان که خود یا موسیقیدان و یا متفکر بودند عقاید زیادی درباره استتیک موسیقی بیان داشته‌اند که مجموعه آنها را میتوان مکمل یکدیگر دانست . این عده عقیده دارند که موسیقی بیان کننده احساسات درونی موسیقیدان یا مردم دیگر می باشد و این احساسات میتواند عواملی مثل کدورت و روشنی روح و با بازگویی فعل و انفعالاتی که در هر بشری وجود دارد ، باشد .

با این مختصر میتوان دریافت که يك ناقد استتیکي باچه عواملی می-تواند روبرو گردد و چه امکانات و مشکلاتی بر سر راه او قرار دارد .

اینک با توجه به مطالب بالا که مختصری درباره این امکانات و مشکلات بحث شد آیا میتوان برای استتیک فورمول کاملی پیدا کرد؟

آیا میتوان موسیقی و مفهوم آنرا بازگو نمود؟ آیا کلام قادر به نشان دادن ایده موسیقی هست ؟ و بخصوص با توجه به مفهوم « استتیک مستقل » میتوان اصولاً ایده استتیک را در موسیقی مطرح کرد؟

اینها سئوالاتی است که جواب آن چندان ساده نیست ولی شاید تنها فورمولی که میتوان برای استتیک و مفهوم آن یافت همان جمله‌ای باشد که با مفهوم هه-جانبه خود تمام امکانات و مفاهیم استتیک را دربر دارد یعنی همان جمله معروف کانت ( « انتقاد قدرت قضاوت » ) که اینطور تعبیر می شود « انتقاد بر آن چیزیکه ما آنرا قدرت قضاوت خود یباسبایرین مینامیم . »

یعنی اول باید دید که قدرت قضاوت کدام است ، و وقتی بآن پی بردیم باید به بینیم آیا این قدرت قضاوت منحرف نیست ؟ آیا این قدرت قضاوت حقیقتاً واجد شرایط قضاوت هست ؟ و بالاخره آیا قدرت قضاوتی هست که بتوان آنرا شامل هنر، بخصوص هنر موسیقی دانست و از آن برای تشریح این کلمه استمداد جست ؟

دکتر خاچی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله علمی علوم انسانی